

افغانستان گوشت قربانی نیست که زیر نام فدرالیزم بین اقوام تقسیم شود!

من از پرداختن به فدرالیزم و استدلال عدم نیاز به این سیستم در کشور خسته شده ام، اما تجزیه طلبان از پافشاری روی عملی نمودن طرح فدرالیزم و خود مختاری منطقوی به خواست دولت های دشمن افغانستان هیچ شرم و حیا ندارند

آنهایکه از ریختن خون های ناحق مردم و ویرانی کشور به ثروت و قدرت رسیده اند، طبیعتاً در اندیشه حفظ و گسترش آن تلاش دارند و در چنین موقعیتی هر فردی که قدرت می خواهد، ایده آتش آنست که به بالاترین قدرت موجود در اجتماع برسد تا به زعم خود به اطمینان منافع خود را حفظ کند، البته در ده سال اخیر اشتباهی زیاد خواهی را امریکائی ها نیز در وجود جگسالاران افزوده اند و از آنجا که این اشتباهی التهابی چشم بعضی ها را نسبت به استعدادشان کور کرده، خواه ناخواه میخواهند بقدرت بیش از آنچه استعدادش را دارند برسند.

اما بدین ترتیب در دعوی قدرت طلبی بدون ظرفیت لازم و رعایت قواعد بازی سیاسی و رعایت موازین دیموکراسی مسلماً فساد و هرج و مرج جامعه را فرا میگیرد و زمینه برای دخالت دولتهای دخالتگر مساعد شده و جنگهای قومی و گروهی کار را بجایی میرساند که دیموکراسی نیم بند به شکست بیانجامد، چنانکه در دوران زعامت محمد ظاهر شاه عشق قدرت طلبی سردار محمد داود خان پسر کاکایش باعث شد که دیموکراسی تازه آغاز شده مواجه به شکست گردد و حتی مثلاً دیموکراسی در عدم آشنائی مردم از طرز تفکر دیموکراسی و نبود احزاب سیاسی قوی در تاریخ گذشته فرانسه باعث آمدن ناپلئون و در المان باعث آمدن هیتلر شد، ولی چون از لحاظ صنعتی و علمی کشور های مذکور به رشد کافی رسیده بودند به زودی در هر دو کشور دیموکراسی به ثمر نشست.

اگر دعوا بر سر حق و حقوق است، راجع به حقوق فرد و اقوام در جامعه افغانستان باید گفت: هر فرد انسانی در هر کجا که با هویت افغانی زندگی میکند بر اساس ارزش های فردی اش دارای حقوق یکسان با دیگران بوده و هر چه در کشور هست مثل گاز و نفت شمال، معادن آهن بامیان، مس لوگر، جنگلات جنوبی و مشرقی و در یک جمله هر وجب خاک و هر قطره آب دریا ها و سنگ، سنگ افغانستان به همه مردم آن تعلق دارد و با توجه به گذشته تاریخی تأکید میدارم که ساکنان این مرز و بوم چه تاجک باشند یا هزاره و چه پشتون باشند یا ازبک و چه ترکمن باشند یا بلوچ و غیره همه صاحبان اصلی و متساوی الحقوق آند، زیرا در طول صدها سال با رشته های فراوان فرهنگی و عاطفی بهم پیوند خورده و همواره برای تمامیت ارضی و حفظ استقلال کشور مبارزه کرده اند و ملت افغانستان را تشکیل داده اند.

و اما طرح اینکه والی ها باید بصورت انتخابی باشند که جنگسالاران و پیروان شان از طریق رسانه های داخلی و خارجی با بانگ و فریاد در دفاع از آن قلم فرسائی کرده و گلو پاره میکنند، گرچه چندان منطق و استدلالی در نوشتار و گفتار شان نیست اما با همان منطق عامیانه میخواهند عوام فریبی کنند که اینک اشارتاً به آن پرداخته میشود: مهمترین استدلال شان اینست که گویند « مردمیکه حق داشته باشد رئیس جمهور را انتخاب نماید، چرا حق نداشته باشد که والی را انتخاب کند؟

در پاسخ باید گفت رئیس جمهوری که از سوی مردم انتخاب شده باشد چرا حق نداشته باشد که والی را انتخاب کند؟ البته در وضعیت جامعه نسبتاً از هم گسیخته افغانستان انتخاب والی از سوی رئیس دولت این حسن را دارد که هرگاه احساس شود که کاری از دست یک والی در یک منطقه ساخته نیست و یا در جهت خواست و منافع دولت بیگانه گام بر میدارد آیا منتظر نشست تا دوره انتخابش به پایان رسد، و یا باید رئیس دولت تا دیر نشده وی را برکنار نماید؟ تجربه بارها نشان داده است که افراد فرصت طلب و استفاده جو با دریافت پول و کمک های اقتصادی از دولت های بیگانه، تمایلات خود مختاری را تا سرحد جدائی منطقه و پیوستن بکشور دیگری دنبال نموده اند، چنانکه همه بیاد داریم ، قوماندان اسماعیل خان که بنام امیر در ولایت هرات فرمان می راند با دریافت کمک های مالی، اقتصادی و تسلیحاتی از حکومت ایران، آنقدر به آن حکومت نزدیک شده بود که کوچکترین اعتنائی بدولت مرکزی افغانستان نداشت، علوئاً برای گسترش ساحه نفوذ خود با قوماندان شیندند، والی ولایت غور و رقبای دیگر همواره در جنگ و ستیز بود.

همچنان عبدالرشید دوستم را در نظر گیریم که از دیر زمان بدینسو صدای فدرالیزم خواهی را بیشتر از هر کس دیگر بلند نگاهداشته است، هرگاه این شخص بحیث والی به اصطلاح انتخابی از سوی مردم بکرسی تکیه زند از کجا معلوم که بر اساس سوابق مزدور منشی و سرسپردگی اش به دولت های بیگانه بالاخره یک روز صدای جدائی از افغانستان و الحاق به ازبکستان یا ترکمنستان را بلند نکند؟

به این مسأله نباید سطحی نگاه کرد، این خطر بسیار واقعی است و تجربه انتخابات ولسی جرگه تا کنون در دو دوره خوبی نشان داده است که خلاف منافع مردم و کشور، اکثر آ کسانی با داشتن پول، سلاح و استفاده از عواطف قومی و نفوذ محلی توانسته اند بنام نمایندگان مردم در ولسی جرگه راه یابند که در ظرف بیست یا سی سال به غیر از خونریزی و تجاوز به مال و ناموس مردم و ویرانی کشور و سرسپردگی به دولت های بیگانه کار مثبتی به نفع ملت و مملکت انجام نداده اند.

در قسمت اینکه گفته میشود اگر مردم هر منطقه شخصی را از منطقه خود بحیث والی انتخاب کند، چون از یکسو شخص مذکور با شناخت از منطقه و از سوی دیگر در برابر رای دهندگان خود احساس مسئولیت کرده تلاش می ورزد برای جلب رضایت مردم و شانس انتخاب مجدد کار خوب کرده و از خود شایستگی نشان دهد.

در باره نکته نخست باید گفت در دنیای امروز اجرای بسی وظایف و امور زندگی اجتماعی نیاز به مهارتهای فنی، تخصصی و دانش علمی دارد، بخصوص در سطح مقام ولایت معرفت اداری، حقوقی و تجربه کاری لازم است، بدون آن شخصی چون عبدالرشید دوستم که به غیر از آدم کشی و زد و بند با ارباب قدرت جهت استفاده شخصی مسلک دیگری ندارد چه کاری از وی در مقام والی ساخته است؟

نکته دوم : انگیزه انتخاب مجدد که گفته میشود شخص را برای کار بیشتر و خوبتر وامیدارد، باید گفت : ممکن است این انگیزه بر شخص تاثیر داشته باشد ولی این انگیزه و یا داشتن عاطفه قومی و زبانی بدون معرفت های لازم کار ساز مشکلات دنیای امروز نیست، بهتر این خواهد بود که انسان برای اجرای بهتر یک پست و مقام، دانش مسلکی و وجدان آگاه از مسایل ملی داشته باشد که نه تنها در خدمت یک قوم و منطقه بلکه در خدمت یک ملت و یک کشور و حتی در خدمت بشریت و مردم جهان بوده و مورد تمجید و ستایش یک ملت و مردم جهان قرار گیرد.

در یک جمع بندی بر اساس تجارب تاریخی میتوان گفت آنهایی که به در خواست بیگانگان یا بر اساس تمایلات شخصی و گروهی میخواهند زیر نام فدرالیزم و یا خود مختاری منطقوی وحدت نسبی اقوام و موجودیت کشور واحد افغانستان را پس پسکی به عقب برگرانند به اهداف شوم خود نخواهند رسید اما زمینه ساز جنگ های داخلی خواهند شد که در آن صورت هر گروه و قومیکه زور اش نسبت بدیگران فزونی گیرد بیرحمانه قتل عام نموده و آنگاه به بهانه جلوگیری از تجزیه کشور معلوم نیست تا چه زمان دیکتاتوری قرون وسطائی را اعمال خواهند نمود.

پایان